

در آورده اند غلط کرده اند ما صاحب نام معاصرین عجم بر زبان دارند مخفی مباد که همت  
 اتفاق داریم که مچرو کوزه آب باشد - لغت عربت بقول منتخب بالکمر و تشدیدیم  
 (ارو) صراحی - بقول آصفیه عربی اسم یعنی قصد و آهنگ (ارو) بلند حوصله  
 مؤنث - شراب یا پانی رکنی که لبی گردن کا بقول آصفیه فارسی و عربی در عالی همت  
 چھوٹا برتن - حجری - کوزه - فراخ حوصله - فراخ دل - سخی -

**بالاوشیب** اصطلاح - (۱) یعنی بلند یا بالا - بقول برهان بسکون یا حی (۱)  
 و پستی است و (۲) کنایه از آسمان و زمین اسب جنیت را گویند که اسب کوتل باشد و  
 مرادف بالا و پست (شیخ شیراز) بقول جامع مرادف بالا و صاحب مؤید که  
 نگهدار بالاوشیب بخداوند دیوان روز این گوید که افصح بابا به فارسی است و بحواله  
 حسیب و مخفی مباد که لفظ بالا و ریجا یعنی تخم ز فانگو یا فراید که (۲) یعنی افراس و (۳)  
 اوست (ارو) و گوید بالا و پست که پنداور و صافی کن و صافی شود (۴) افراسیده و  
**بالا همت** اصطلاح - بقول اندکحواله بحواله قنیه و شرفنامه نویسد که معنی (۵) صافی  
 فرزندک فرنگ بکسر با سوز و میهم شد و مشتق گشته و صافی شونده صاحب همت بر معنی  
 یعنی عالی همت و فراخ حوصله و کرم طبع - اول قانع (فروسی سلطه) فرو و آندان  
 مؤلف عرض کند که دیگر کسی از محققین فارسی گوید بالا است خواست که همان جمله شمر و آری  
 زبان ذکر این نکرده و لیکن خلاف قیاس نیست خواست که مؤلف عرض کند که معنی اول  
 اسم فاعل ترکیبی است یعنی همت بلند و از نظر علیہ لفظ بالا است که بجایش گذشت

(۴۲۸)

فارسیان بای زائد و آخرش زیادہ کر وہ اندہ بالاسے باوٹی کر و و مقبولہ صحاحین  
 و دیگر بیچ و بجانا معنی دوہم و سوم (اگرند استعمال آخرتہ و امثال فارسی ذکر این کر وہ از معنی  
 بدست آید) تو انہم عرض کر و کہ بالائیدن را و محتمل استعمال ساکت مؤلف عرض کند  
 بہر دو تختانی مصدری قرار دہیم معنی افزودن کہ فارسیان بہ بیان سریع التیری و جلد باز  
 و صاف کردن زیر کہ بالائیدن بنون پنجم کسی استعمال کنند مخفی سپا کہ لفظ بالادریجا  
 بدین معنی نیامدہ تا بقاعدہ تبدیل نون را بہ بعضی پنجم اوست (ار و و) ہوا پر سوار  
 تختانی بدل می کرویم و سپا معنی صاف کردن ہوتا ہے صحاب آصفیہ نے (ہوا پر سوار  
 را از ماخذ این بیچ تعلق نسبت بلکہ (بالائیدن ہونا) کا ذکر فرمایا ہے۔ جلد باز۔ شاب  
 بہ بای فارسی و ہر دو تختانی معنی زیادہ کر و کار ہونا۔ جانے میں جلدی کرنا۔

و صاف نمودن می آید پس مقصورہ فانگو پاز (الف) بالامی مار و ہم کو زون مصدر

(پالاسے - بہ بای فارسی) باشد نہ بای عربی (ب) پالامی پار و ہم کو زون مصدر

و نسبت معنی چہارم و پنجم عرض می شود کہ (ب) تہیل و ارسہ و بہار و اندلاف و کراف  
 انہم بہ بای فارسی باشد و در بیان معنی بیچاروں صاحب بجز ذکر (ب) باتفاق و اکثر  
 فاعلی ہم غور نشدہ کہ بجائت ترکیب بدست گوید کہ (پار و ہم) بہ اسے موقدہ مؤلف و و  
 می آید نہ غیر آن قائل (ار و و) (۱) و دیگر مہملہ مستحکم زبان باشد اسپ و گا و کہ از معنی  
 لفظ بالاکے پہلے معنی (۲) تا (۵) و کچھ نہیں و پالان استعمال و بہ زیادہ معنی نہیں ہے  
 (پالاسے بہ پاسے فارسی) ہم (فوقی بیرونی) (الف) (۳) ہمیشہ گونہ

بہ بالاسے پار دوم زخم از عقل پو چو این خزان گفتن و (۳) اندک تعرض کردن (سا لک  
 بزروسیم افتخار نذارم پو مؤلف عرض کند قزوینی ۵) مہ نو کے جگر وارو کہ گوید پو  
 کہ کنایہ باشد و (الف) کہ قائم کردہ ایم موافق کہ بہ بالاسے چشم تست ابرو پو (امیر بیگ  
 سناست و (ب) معنی مرادف (الف) باشد و نظیری ۵) شکایت چون کنم از جو چشم  
 لیکن از سندی پیش کردہ محققین بالاثابت نسبت فتنہ انگیزت پو کہ گویم تر بالاسے چشم ابرو  
 فارسیان در محاورہ خود گوئز زدن را بہتر می رنجی پو و خان آرزو در چراغ ذکر (ب)  
 از گوئزیدن دانند و بس (ارو و) شجی کردہ گوید کہ کنایہ از اندک تعرض نہ کردن  
 گجھار نام بقول آصفیہ و نیک مار نام بزرگی (طغرا ۵) گل چیان گوید کہ در بالامی چشمیت  
 کا اظہار کرنا۔ دون کی ہانکنا۔ بڑائی مار نام۔ ابرو ست پو چشم نرگس را چو ہرگز در تہ ابرو  
 لاف و کزاف کرنا۔ مذید پو صاحب بجر بہ نقل قول خان آرزو  
 (الف) بالامی چشم ابرو گفتن اصداور صراحت کند کہ بتامی خطاب و نون نفی باشد  
 (ب) بالامی چشمیت ابرو گفتن اصطلاحی مؤلف عرض کند کہ (الف) بمعنی صرف راست  
 (الف) بقول وارستہ و (الف) حرف راست گفتن۔ گفتن کنایہ ایت و صراحت زائد را نہ پسندیم  
 بیشتر در جانی کہ حرف راست و درست بر رو چنانکہ وارستہ کردہ و معنی دوم بہار لغو محض  
 مخاطب نتوان گفت معنی با آنکہ ابرو بالامی آنچه خان آرزو (ب) را قائم کردہ و از  
 چشم است نہی توان گفت صاحب بجر نقل این کلام طغرا سندش آورده بیاسندی استہلال  
 کردہ و بقول بہار (۲) کنایہ از حرف ہل طغرا می پرسیم ازو کہ نون نفی را درین مصدر

<p>(ار و و) (الف) (۱) سخی بات کہنا (۲)          سہل بات کہنا (۳) خیف ساتعرض کرنا          (ب) خیف ساتعرض نہ کرنا۔ واضح ہو کہ          تعرض پر صاحب آصفیہ نے فرمایا ہے۔          ہائل ہونا۔ فراحت۔</p>	<p>از کجا پیدا کرد و تاسے خطاب را درین مصدر          چگونه قائم دارد و کلمہ در را چنان می گذارد          و نون نفی را از کجا می آرد۔ شک نیست کہ          این مصدر اصطلاحی را از کلام طغریا پیدا کرد          و بمعنی بیان کردہش آوردن حق اوست۔</p>
<p>بالایک بقول ضمیمہ برہان نشیہ کوچک          صاحب اندیم سجاوہ فرنگ فرنگ ذکر          این کردہ مؤلف عرض کند کہ اگر سزا          پیش شود تو انیم عرض کرد کہ فارسیان کاف          تصغیر لفظ بالاسے زیادہ کردہ اند و گویج          تھانی پنجم ہم زائد است و لفظ بالادریجا          معنی پنجم اوست یعنی بلندگاہی لفظی بن بلندی          خیف و کتابیہ از نشیہ کوچک معاصرین پنجم          زبان ندارند (ار و و) چھوٹا سبیلانہ          بالائی بقول سروری (۱) معروف و (۲)          سبب جنیت باشد کہ انی التحفہ بہار گوید          کہ چون نند بالائی و خرج بالائی صاحب</p>	<p>با بچہ ادعایش لفظاً و معنی باطل و از کلام          ملا طغریا این مصدر اصطلاحی پیدا شد          سکوت صاحب بحر خبر می دهد ازین کہ پیش          رامی پوشد و منی داند کہ در غلط اندازی          جو بیان می کوشد آفرین بر بہار کہ با پس          مصدرش را لفظاً قائم داشت و در معنی          متصرف خیفی کرد کہ راست گفتن را سہل          گفتن نگاشت و مصدر منفی را گذاشت و          لیکن باعتبار معنی بیان کردہ خان آرزو          منفی را مثبت قرار دادہ بہ مصدر الف          نگاشت این است طبع آزمائی محققین بانام          و نشان و تحقیق و تصحیف فارسی زبان۔          کہ چون نند بالائی و خرج بالائی صاحب</p>

<p>فرنگ فدائی نسبت معنی اول صراحت کند سواری یعنی علاوه اسپ سواری باشد چنانچه      که معنی بلندی و رفعت است و از معنی دوم عجم بر زبان نزارند (اروو) (۱) بالائی      ساکت مؤلف عرض کند که متعلق به معنی بقول آصفیه فارسی بلندی - انچائی علاوه      پنجم لفظ بالاست و در آخرین بای مستند اوپری - دووه کی طائی (۲) و کیهو بالاکه پیله      و بیجا ز معنی زیادتی هم که داخل معنی اول و بالائین بقول استبحواله فرنگ معنی      متعلق به معنی هشتم لفظ بالاست چنانکه بالائی منسوب به بالاست مؤلف عرض کند که      قیمت (معنی زیادتی قیمت (ظهوری) جزین نیست که یا و نون نسبت در آخرین      کالابچه بالائی قیمت بچسپتی و ممبر است زیاده کرده اند (اروو) بالائی بمعنی غریب      سبک بار خریدار گرانست و نسبت معنی بال برابر استن بریند مصدر اصطلاحی بمعنی      دوم عرض می شود که صاحب سروری سنی آماوه پرواز شدن باشد (قاسم گوناوای) (۳)      که از فردوسی برای این معنی پیش کرده همان هماغه طرف صید فرخنده فال و بقربان ترکش      است که بر لفظ (بالاے) به تختانی واحد بر آراست بال (اروو) آماوه پره از نو      و آخر گذشت پس خیال ما این است که بال بر آورون مصدر اصطلاحی صاحب      (بالاے) را کاتب سروری (بالائی) آصفی ذکر این کرده از معنی ساکت و از احسان      نوشت و اگر سند دیگر برای این معنی بدست نمی سندی پیش کرده که بر بال و پر بر آورون      آید تو انیم عرض کرد که اصل این (اسپ) می آید (اروو) و کیهو بال و پر بر آورون      بالائی) است یعنی اسپ که بالاے اسپ بال بر آورون نثره (مصدر اصطلاحی) (۴)</p>	<p>فرنگ فدائی نسبت معنی اول صراحت کند سواری یعنی علاوه اسپ سواری باشد چنانچه      که معنی بلندی و رفعت است و از معنی دوم عجم بر زبان نزارند (اروو) (۱) بالائی      ساکت مؤلف عرض کند که متعلق به معنی بقول آصفیه فارسی بلندی - انچائی علاوه      پنجم لفظ بالاست و در آخرین بای مستند اوپری - دووه کی طائی (۲) و کیهو بالاکه پیله      و بیجا ز معنی زیادتی هم که داخل معنی اول و بالائین بقول استبحواله فرنگ معنی      متعلق به معنی هشتم لفظ بالاست چنانکه بالائی منسوب به بالاست مؤلف عرض کند که      قیمت (معنی زیادتی قیمت (ظهوری) جزین نیست که یا و نون نسبت در آخرین      کالابچه بالائی قیمت بچسپتی و ممبر است زیاده کرده اند (اروو) بالائی بمعنی غریب      سبک بار خریدار گرانست و نسبت معنی بال برابر استن بریند مصدر اصطلاحی بمعنی      دوم عرض می شود که صاحب سروری سنی آماوه پرواز شدن باشد (قاسم گوناوای) (۳)      که از فردوسی برای این معنی پیش کرده همان هماغه طرف صید فرخنده فال و بقربان ترکش      است که بر لفظ (بالاے) به تختانی واحد بر آراست بال (اروو) آماوه پره از نو      و آخر گذشت پس خیال ما این است که بال بر آورون مصدر اصطلاحی صاحب      (بالاے) را کاتب سروری (بالائی) آصفی ذکر این کرده از معنی ساکت و از احسان      نوشت و اگر سند دیگر برای این معنی بدست نمی سندی پیش کرده که بر بال و پر بر آورون      آید تو انیم عرض کرد که اصل این (اسپ) می آید (اروو) و کیهو بال و پر بر آورون      بالائی) است یعنی اسپ که بالاے اسپ بال بر آورون نثره (مصدر اصطلاحی) (۴)</p>
--	--

(۲۲۳۵)

(۲۲۳۶)

(۲۲۱۱)

کناہ از بلند شدن نیزه باشد کمال اصفیاء **بال بر بال بر پند** اصطلاح - از قبیل  
 (۵) همچون کشف بینه سر اندر کشد اجل **قدم** مقدم کسی باشند و مراد از سر پای پیر  
 آنجا که نیزه تو بر آسخت بال را پیکچال پزند چنانکہ پوری گوید (۵) بال بر بال  
 مانع بال در اینجا یعنی منقہم اوست - کہ قدم ہا ہر سو گام می برد و از تماشای حالت  
 وقامت باشد و (بر آسختن) یعنی بر کشیدن دیدہ در فرخندگیست (ارو) **ارو**  
 باشد مطلقاً پس معنی لفظی این بر کشیدن نیزہ بال سیال کہ سکتے ہیں جیسا کہ قدم مقدم  
 قدم وقامت شود و کناہ از بلند شدنش کہتے ہیں - یہ انسا نوں کے لئے ہے اور  
 (ارو) نیزہ کا بلند ہونا - وہ پزند کے لئے -

**بال بر افشاندن** (مصدر اصطلاحی) **بال بر دوختن** (مصدر اصطلاحی) **بال**  
 اصفی ذکر این کردہ از معنی ساکت و از ظہور اصفی ذکر این کردہ از معنی ساکت و از  
 سداوردہ مؤلف عرض کند کہ ازین معنی طوسی سداوردہ کہ بر (بال و پر پر دوختن)  
 (بال طیارہ بر افشاندن) پیدا است کہ می آید و مجر و بال بر دوختن محاورہ فایز  
 بمعنی آمادہ پرواز شدن باشد کہ بجای نباشد (ارو) دیکھو بال و پر پر دوختن  
 خودش می آید و لیکن معاصرین عجم (بال بر بال بر کشیدن) استعمال - صاحب اصفی  
 افشاندن) را ہم بر زبان دارند یعنی (بال) ذکر این کردہ از معنی ساکت مؤلف  
 افشاندن) کہ گذشت (ارو) دیکھو گوید کہ معنی چینی است یعنی پرو بال طائر  
 بر کنارن و دور کردن کہ طاقت پرواز  
 بال افشاندن -

زائل شود. وزیر و از بازماند و این متعلق می آید فارسیان استعمال (بال بستن) است بمعنی دو م لفظ بال (سعدی شیرازی) هم بر اے طپور کرده اند که بمعنی قوت پرور (س) کند جلوه طاؤس صاحب جمال باچه می زائل کردن است از بستن بال و پر خواهی از باز برکنده بال (ارو) پر کجینا (طهوری س) چه پیش است که این بال **بال بستن** استعمال صاحب اصفی ذکر بستگان دارند و بچشم و ام تو خوش کرده اند این کرده از معنی ساکت و از شانی شهیدی و آنه تو (ارو) پر باند سنا بقول اصفی سزا آورده که بر (بال و پر و از بستن) پرین دور باند سنا تا که جانور نه اثر سکے.

**بالیوس** بقول انس در رشیدی و ناصری و (رشیدی سکون لام و عثم باحواله نسخه شیراز) ولایت قنقار را گویند صاحبان برهان و جامع گویند که بهمین معنی بجای باص اجدیای حطلی هم آمده صاحب برهان بر قنقار فرماید که به فتح اول بر وزن شمسار نام شهریت معروف بعضی گویند که از ترک تانست و بقول بعضی از هندوستان بهار بر قنقار گویند که نام معبدی در گنگ بهشت که نام شهری است در حد و مشرق چنانکه نظامی گنجوی فرماید در سکندر نامه (س) دگر باره بر مرز هندوستان پا گذر کرد چون باد بر بوستان از آنجا بمشرق علم بر فراخت و یکی ماه بردشت بر کوه تاخت و از آن راه چون دوزخ یافته و کز و پشت پامی تیش یافته و در آمد به آن شهر مینوسرشت و که ترکانش خوانند گنگ بهشت و هوایی در و دید چون نو بهار و پرستش گهی نام او قنقار و فرماید که اغلب که معرب است و در اصل گنقار بر وزن خمدار بجاف فارسی و وال مخلوط

که تلفظ آن بر غیر ہندی و شوار مؤلف عرض کو ترک فرمایے۔

کنند کہ از جغرافیہ حال قندہار شہریت در **بال بہم زون** مصدر اصطلاحی۔ **بال**

(۲۷۳۸۸)

جنوب افغانستان۔ داخل افغانستان و خارج و پر را بہم حرکت دادن تاگرد و وغبار

از ہند مقصود محققین مابعد الذکر خزینہ باشد پر نیز و پر ہا صاف و پاک شود (صائب

کہ عوض موحدہ دوم تختانی گیریم چنانکہ صاحب (ع) می زخم بال بہم یافتہ آتش درین

برہان بالیوس را بیامی حلقی چہارم بہمین (ارو) پر چہنگنا۔

معنی آورده و شک نیست کہ بہین اصل است (الف) **بال پرواز** (اصطلاح)

(۲۷۳۸۹)

صاحب کنز گوید کہ بالیوس بہ موحدہ اول و (ب) **بال پرواز پروان** (الف)

تختانی چہارم تہرکی تر بان و کیل دولت و بالی کہ ذریعہ پرواز باشد مرکب اضافی۔

قتضی را گویند (انتہی) پس عجیبی نیست کہ در متعلق بمعنی دوم لفظ **بال** (صائب ۵)

زمانہ باستان و کیل دولت را در ہین شہر **بال پرواز** ہزاران چشم است بہ از قناعت

مقام باشد و بہین نام شہرت گرفت و عوام پر کاشی کہ مر است کہ (وب) حاصل کردن

تا واقف از ماخذ تختانی را موحدہ دانستہ و پیدا کردن پرو **بال** است برای پرواز

استعمالش ہو جدہ کردند اندرین صورت (ظہوری ۵) دل بر آورده **بال پرواز**

مفرض باشد (ارو) گندہار بقول آصفیہ کہ وہ کنجشک صید شہبازی بہ (ارو)

ہندی۔ اسم مذکر شہر قندہار **مؤلف** (الف) پرو **بال**۔ **بال** و پر۔ پرو پرزے

عرض کرتا ہے کہ صاحب آصفیہ نے قندہار **بال** پرو **بال** پرو پرزے **بال**



<p>اثر نے کے قابل ہونا۔ صاحب آصفیہ نے کہ اعتماد مؤلف بر قول قوسی است کہ          صاحب زبان است (الخ) (میرزا          (الف) بال تدر و اصطلاح (الف) قول بہا جلال اشیر (پرمی زند چو بال شکاری          (ب) بال تدر و کسایہ از اسپید کہ قدح ز موج و بال تدر و دیدہ در آئینہ          ناگاہ از سیاہی پیدا آید و باران آرد صاحب ہوا پو مؤلف عرض کند کہ تحقیق کامل          بحر گوید کہ پارچہ ابر را گویند صاحب غیاث (تدر و) بجایے خودش می آید اکثر محققین          بر (تدر و) ببدال معجم دوم گوید کہ معنی فارسی زبان این را ببدال معجم نوشتہ ام          خروس صحرائی است و ببدال مہملہ نوشتن و بعضی شان ببدال مہملہ ہم و کثرت ببدال          و خواندن و معنی کبک گفتن خطاست و ہم معجم و ہمین قابل و ثوق است پس این          او بر (ب) فرماید کہ لکہ ابر است و خان اصطلاح را ہم ببدال معجم عوض وال مہملہ توان          آرزو در سراج (تدر و) را ببدال معجم گرفت و جا دارو کہ در سند میرزا جلال ہم          آورده گوید کہ مرغ معروف خوش رفتار ذال معجم باشد نہ وال مہملہ کہ محقق سنند          کہ اکثر در پائے سر و گردن زمین جہتہ عاشق بضرورت خود نقطہ را حذف کرده باشد          سر و گویند کذافی الرشیدی و جوالہ قوسی فرمایند چنانکہ عادت اوست و جا دارو کہ کاتب          کہ تدر و رنگ۔ مرغی است از جنس ماکیان مطہج دست تصرف و راز کردہ حیفاست          و خروس کہ در بیشہ اشتر آباد و ما زندان کہ ہر دو محققین اول الذکر صراحت حروف          بسیار باشد و بغایت خوش رنگ بود و فرمایند کہ رنگ و ندبائی حال مرکب اضافی است و تھا</p>	<p>اثر نے کے قابل ہونا۔ صاحب آصفیہ نے کہ اعتماد مؤلف بر قول قوسی است کہ          (بال و پر کلنا پر ہی معنی لکھے میں۔          اصطلاح (الف) قول بہا جلال اشیر (پرمی زند چو بال شکاری          کسایہ از اسپید کہ قدح ز موج و بال تدر و دیدہ در آئینہ          پیدا آید و باران آرد صاحب ہوا پو مؤلف عرض کند کہ تحقیق کامل          صاحب غیاث (تدر و) بجایے خودش می آید اکثر محققین          فارسی زبان این را ببدال معجم نوشتہ ام          و بعضی شان ببدال مہملہ ہم و کثرت ببدال          گفتن خطاست و ہم معجم و ہمین قابل و ثوق است پس این          ابر است و خان اصطلاح را ہم ببدال معجم عوض وال مہملہ توان          (تدر و) را ببدال معجم گرفت و جا دارو کہ در سند میرزا جلال ہم          مرغ معروف خوش رفتار ذال معجم باشد نہ وال مہملہ کہ محقق سنند          جہتہ عاشق بضرورت خود نقطہ را حذف کرده باشد          الرشیدی و جوالہ قوسی فرمایند چنانکہ عادت اوست و جا دارو کہ کاتب          مرغی است از جنس ماکیان مطہج دست تصرف و راز کردہ حیفاست          اشتر آباد و ما زندان کہ ہر دو محققین اول الذکر صراحت حروف          خوش رنگ بود و فرمایند کہ رنگ و ندبائی حال مرکب اضافی است و تھا</p>
---	---

<p>باشد نہ کنایہ کہ بال تذر و معنی حقیقی تخم و چون دارد (اردو) ابر کا ٹکڑا۔ مذکر۔</p>	<p>باشد نہ کنایہ کہ بال تذر و معنی حقیقی تخم و چون دارد (اردو) ابر کا ٹکڑا۔ مذکر۔</p>
<p>بالیق بالقبول رہنما جو الہ سفر نامہ ناصر الدین شاہ قاجار دریاے بالٹک را گویند۔ مؤلف عرض کند کہ بالٹک کہ بہ تے مندریت (لفظ انگلیسی) دریائی است کہ ما بین شمال و مشرق جرمنی واقع است معاصرین تخم نامی ہندی را بہ فوقانی بدل کر دندوگان را بہ قاف و برائے اظہار کسرۃ تا بقاعدہ ترکی تختانی آوردند و گیر بیچ (اردو) بالٹک زبان انگریزی میں ایک ہندو کا نام ہے جو جرمنی کے شمال و مشرق کے ما بین واقع ہے۔</p>	<p>بالیق بالقبول رہنما جو الہ سفر نامہ ناصر الدین شاہ قاجار دریاے بالٹک را گویند۔ مؤلف عرض کند کہ بالٹک کہ بہ تے مندریت (لفظ انگلیسی) دریائی است کہ ما بین شمال و مشرق جرمنی واقع است معاصرین تخم نامی ہندی را بہ فوقانی بدل کر دندوگان را بہ قاف و برائے اظہار کسرۃ تا بقاعدہ ترکی تختانی آوردند و گیر بیچ (اردو) بالٹک زبان انگریزی میں ایک ہندو کا نام ہے جو جرمنی کے شمال و مشرق کے ما بین واقع ہے۔</p>
<p>بال حلیا سیدن   مصدر اصطلاحی حلیا جمع است کہ موجش زغبہ است ہا روی ہوا اصنی ذکر این کردہ از معنی ساکت مؤلف نشان تو در زیر بال خط ہا (اردو) خط کا عرض کند کہ حرکت داون بال و پر باشد و رسائی نمونہ خط کا ابھار۔ مذکر خط کی بلندی پیش یاستن (اشیر اومانی) فلکش گفت مرویش بال خواستن استعمال۔ صاحب اصنی ذکر کہ آجنا کہ قوی ہا مرغ اندیشہ نیار و کہ بجنابان این کردہ از معنی ساکت مؤلف عرض کن بال ہا (اردو) پر ہا۔ بقول اصفیہ کہ از سند پیش کردہ اش بال و پر خواستن پرواز کرنا اگر نا۔ دخل پاندرسانی حاصل کرنا طلب بال و پر کردن پیدا است نہ بال خواستن بال خط استعمال۔ مرکب اصنافی است مخفی مباد کہ (بال و پر خواستن) کنایہ از اراد بمعنی نمونے خط کہ بال حیثیت اسم مصدر گزیر کردن باشد کہ بجای خودش می آید۔ بالیدن یعنی نمواست چنانکہ ذکرش بمعنی (اردو) بال و پر چاہنا گزیر پر آمادہ ہونا۔ ششم بال کردہ ایم (صائب) دریای بال داون   مصدر اصطلاحی۔ صاحب</p>	<p>بال حلیا سیدن   مصدر اصطلاحی حلیا جمع است کہ موجش زغبہ است ہا روی ہوا اصنی ذکر این کردہ از معنی ساکت مؤلف نشان تو در زیر بال خط ہا (اردو) خط کا عرض کند کہ حرکت داون بال و پر باشد و رسائی نمونہ خط کا ابھار۔ مذکر خط کی بلندی پیش یاستن (اشیر اومانی) فلکش گفت مرویش بال خواستن استعمال۔ صاحب اصنی ذکر کہ آجنا کہ قوی ہا مرغ اندیشہ نیار و کہ بجنابان این کردہ از معنی ساکت مؤلف عرض کن بال ہا (اردو) پر ہا۔ بقول اصفیہ کہ از سند پیش کردہ اش بال و پر خواستن پرواز کرنا اگر نا۔ دخل پاندرسانی حاصل کرنا طلب بال و پر کردن پیدا است نہ بال خواستن بال خط استعمال۔ مرکب اصنافی است مخفی مباد کہ (بال و پر خواستن) کنایہ از اراد بمعنی نمونے خط کہ بال حیثیت اسم مصدر گزیر کردن باشد کہ بجای خودش می آید۔ بالیدن یعنی نمواست چنانکہ ذکرش بمعنی (اردو) بال و پر چاہنا گزیر پر آمادہ ہونا۔ ششم بال کردہ ایم (صائب) دریای بال داون   مصدر اصطلاحی۔ صاحب</p>

(۲۰۲۱)

آصفی ذکر این کرده از معنی ساکت مؤلف **ص** آصفی بال و پرواشتن پیداست که بجای خود  
 کند که کنایه باشد از بلند کردن و بالا کردن می آید (ارسلان شهیدی **ه**) گردسرت  
 متعلق به معنی ششم لفظ بال (صائب **ه**) سنگ گشتی و کردی طواف یکعبه اگر بال و پری و  
 و آهن را بهمت می توانم بال و او و صید **پ** مخفی مباد که (الف) متعلق به معنی دوم لفظ بال  
 اگر خواهم بشابین ترازو می کنم **پ** شاعر گوید که است که بجایش گذشت (ارو **و**) (الف)  
 اگر خواهم که بشابین ترازو و صید کنم یعنی اگر پروار بقول آصفیه - فارسی - پروالاه  
 خواهم که به فعل و فریب وزن جنس را که اثر نه والاه (ب) پروبال رکنا -  
 سازم بهمت من می تواند که سنگ و آهن **بال** و **سر کشیدن** مصدر اصطلاحی است  
 یعنی سنگ ترازو را بلند می نهند تا در وزن **بهار عجم** گوید که جناب سراج المحققین می فرمایند  
 جنس کمی رود **پ** (ارو **و**) بلند کرنا - که صحیح (بال بر سر کشیدن) است زیرا که حفظ سر  
**الف** بالدار اصطلاح صاحب **ب** و صورت مذکور است پس لفظ در غلط کتاب  
**ب** بال داشتن **ب** جواز سفر نامه ناصرالدین باشد و نه بردارش (بهار) گوید که لفظ در  
 شاه قاجار ذکر (الف) کرده گوید که معنی **ب** یعنی بر نیز آمده چنانچه (از عهد و آمدن)  
 پرواز است و صاحب آصفی ذکر **ب** معنی (از عهد و آمدن) گذشت پس غلط  
 کرده از معنی ساکت مؤلف گوید که به لحاظ کاتب را دخل نبود مؤلف آصف اللغات  
**الف** که اسم فاعل ترکیبی است **ب** مصدر عرض می کند که اگر غلط کاتب را دخل نباشد  
 است یعنی با بال و پروا بودن ولیکن از سند غلط سراج المحققین است که دخل در معقولات

<p>و محاوره اهل زبان می دیند (باقر کاشی) <b>بجکت</b> دل همچو جناح طیور (ظهوری) <b>س</b></p>	<p>دلیری که چون تیغ کین بر کشد و زبش ملک</p>
<p>بال در سر کشد و خیال ما این است که سراج که کنجک حسیض خود شمار و اوج غنقا</p>	<p>ببال دل ظهوری بر سپهر عشق پروازی</p>
<p>الحقیقین و زله بردار خوان آرزویش هر دو (ارو) <b>بال</b> دل - ترکیب فارسی</p>	<p>در بر و در می جنگند و کسی ازین هر دو اصل</p>
<p>معنی اصطلاح راعل نمی کند <b>العجب</b> بازومی پرندک ساخته -</p>	<p>کجه سکتے ہن - اسم مذکر - دل کی تشبیہ</p>
<p>چہ مایہ احتیاط است و چه رنگ تحقیق <b>بیتق</b> <b>بال</b> و <b>میدن</b> استعمال - صاحب آصفی</p>	<p>بازومی پرندک ساخته -</p>
<p>ما (بال و سر کشیدن) خود و مغز پوشیدن <b>بال</b> و <b>روشدن</b> ذکر هر دو مصداق کرده</p>	<p>استعمال - صاحب آصفی</p>
<p>است و این کسایه باشد و کلمه <b>بال</b> در اینجا از معنی ساکت مؤلف عرض کند که معنی بر</p>	<p>و کلمه <b>بال</b> در اینجا از معنی ساکت مؤلف عرض کند که معنی بر</p>
<p>متعلق به معنی دوم است که مغز و قسم باشد آمدن <b>بال</b> و پر است (ظهوری) <b>س</b> فروغ</p>	<p>فروغ</p>
<p>یکی آستین و دیگری از شرم بافته که تیغ درو آنچنان از شاغل و مدد که از زاغ <b>بال</b> حاصل</p>	<p>از شرم بافته که تیغ درو آنچنان از شاغل و مدد که از زاغ <b>بال</b> حاصل</p>
<p>کارگر نمی شود این است حقیقت <b>بال</b> در <b>روشدن</b> (کمال صفتی) <b>بال</b> مرثا طرب</p>	<p>حقیقت <b>بال</b> در <b>روشدن</b> (کمال صفتی) <b>بال</b> مرثا طرب</p>
<p>سر کشیدن) که مؤثرگانی های پر و تحقیق <b>سند</b> از باوه رنگین روید و اندر این آنکه در سوی</p>	<p>از باوه رنگین روید و اندر این آنکه در سوی</p>
<p>نثر او از معنی اصطلاحی بهره نگرفته (ارو) <b>دش</b> را <b>سپر</b> است (ارو) <b>پر</b> نخلن -</p>	<p>بهره نگرفته (ارو) <b>دش</b> را <b>سپر</b> است (ارو) <b>پر</b> نخلن -</p>
<p>خود سر من بینا -</p>	<p>خود سر من بینا -</p>
<p><b>بال</b> <b>رکعتین</b> مصدر اصطلاحی - صاحب</p>	<p><b>بال</b> <b>رکعتین</b> مصدر اصطلاحی - صاحب</p>
<p>استعمال مرکب اضافی است <b>بال</b> <b>رکعتین</b> ذکر این کرده از معنی ساکت مؤلف</p>	<p>استعمال مرکب اضافی است <b>بال</b> <b>رکعتین</b> ذکر این کرده از معنی ساکت مؤلف</p>
<p>معنی دل که <b>بال</b> <b>رکعتین</b> و او <b>رکعتین</b> عرض کند که معنی <b>بال</b> <b>رکعتین</b> <b>رکعتین</b></p>	<p>معنی دل که <b>بال</b> <b>رکعتین</b> و او <b>رکعتین</b> عرض کند که معنی <b>بال</b> <b>رکعتین</b> <b>رکعتین</b></p>

(۱۸۱۸)

<p>افشان بال و پر یعنی لازم و متعدی هر دو (عشر شصت) پر جشکنا - (ب) (۱) اثر نه والا (۲) و کچھو</p>	<p>بال و پر یعنی لازم و متعدی هر دو (عشر شصت) پر جشکنا - (ب) (۱) اثر نه والا (۲) و کچھو</p>
<p>(۳) شدم آگه که در و است چرا خوار است</p>	<p>(۳) شدم آگه که در و است چرا خوار است</p>
<p>مرغ دل و چو دیدم رنجیده بال ملائک بر</p>	<p>مرغ دل و چو دیدم رنجیده بال ملائک بر</p>
<p>سرکویت (۴) ظهوری (۵) یکانی که بال اخب</p>	<p>سرکویت (۴) ظهوری (۵) یکانی که بال اخب</p>
<p>بریزد و با پرواز نمت و عالی رسا (۶) (۷) که مرکب اضافی است و لقب اضافت</p>	<p>بریزد و با پرواز نمت و عالی رسا (۶) (۷) که مرکب اضافی است و لقب اضافت</p>
<p>پر جھڑنا - پر کرنا - پر گز زینا -</p>	<p>پر جھڑنا - پر کرنا - پر گز زینا -</p>
<p>الف) بال زون - طلب شد استعمال باشیم (ار و و زین که مستعمل و مشتق باشد با معنی اول لفظ بال</p>	<p>الف) بال زون - طلب شد استعمال باشیم (ار و و زین که مستعمل و مشتق باشد با معنی اول لفظ بال</p>
<p>ب) بال زن - الف) بقول سحر (۱) بازو کا حصه - بازو سے زین - مذکر -</p>	<p>ب) بال زن - الف) بقول سحر (۱) بازو کا حصه - بازو سے زین - مذکر -</p>
<p>معنی پیدن و پرواز آمدن و تحقیق بال است</p>	<p>معنی پیدن و پرواز آمدن و تحقیق بال است</p>
<p>بال افشان پر ندی و مذبح (شفائی) و ناصری و سراج بالام مفتوح بسین زده و پو</p>	<p>بال افشان پر ندی و مذبح (شفائی) و ناصری و سراج بالام مفتوح بسین زده و پو</p>
<p>اصفہانی (۸) در آرزوی ناوک او بال و بکر را گویند (مولوی معنوی ۹) کیست</p>	<p>اصفہانی (۸) در آرزوی ناوک او بال و بکر را گویند (مولوی معنوی ۹) کیست</p>
<p>می زند با سید حرم که زودنگر و دشکار که از و مدد روح القدس با حامله چون مگر</p>	<p>می زند با سید حرم که زودنگر و دشکار که از و مدد روح القدس با حامله چون مگر</p>
<p>کس با و (ب) بقول اندکجواز فرسنگ</p>	<p>کس با و (ب) بقول اندکجواز فرسنگ</p>
<p>فرنگ بفتح زائے معجمه و سکون نون (۱۱) به است از و لغت زبان سنکرت که بال به</p>	<p>فرنگ بفتح زائے معجمه و سکون نون (۱۱) به است از و لغت زبان سنکرت که بال به</p>
<p>معنی پیران و پرند و بلحاظ تحقیق با (۱۲) مراد معنی و حتر یا بالغه آمده و (ست) بفتح بمعنی</p>	<p>معنی پیران و پرند و بلحاظ تحقیق با (۱۲) مراد معنی و حتر یا بالغه آمده و (ست) بفتح بمعنی</p>
<p>بال افشان (ار و و) الف) (۱) پر مارنا زور و قوت و روح و خلاصه و خوبی و فضیلت</p>	<p>بال افشان (ار و و) الف) (۱) پر مارنا زور و قوت و روح و خلاصه و خوبی و فضیلت</p>
<p>بقول آصفیه پرواز کرنا - اثرنا (۲) پر جھڑنا (کذا فی الساطع) پس فارسیان ازین هر دو</p>	<p>بقول آصفیه پرواز کرنا - اثرنا (۲) پر جھڑنا (کذا فی الساطع) پس فارسیان ازین هر دو</p>

<p>لغت سنکریته لغتی مرکب ساخته و براسه بال و پر سوختن پیدا است که بجای خوش می آید          ووشیره و پاکه استعمال کرده از کثرت استعمال که بمعنی حقیقی است لازم و متعدی هر دو -          فتح سین هکله بلام نقل شد (ار دو) باکره (طفرای مشهدی) قلع را ز بس چهره فروخته          بقول اصغیه عربی - اسم نونث - ووشیره و بطابره را بال و پر سوخته (ار دو) بال          کنیا - اچھوتی -          پر جلنا - بال و پر جلانا -</p>	<p>بال سمندر استعمال - مرکب اضافی است          بعضی موی سمندر و متعلق بمعنی دو هم لفظ بال -          (صائب) آسوده نیست پرده شرم          از نگاه گرم با آتش حرفی بال سمندر نشیور          مخفی مباد که سمندر بقول برهان نام جاوید          که در آتش تشکون می شود و از پوست او کلاه          ورومال سازند و از موی او جامه بافتند پس          فارسین درینجا بال را بمعنی مو استعمال کرده اند          و این لغت سنکریته است که ذی السطح (ار دو) بریر سر کشند و نیز آنچه بدان گویند چگون          بال سمندر سمندر کے بال - مذکر -          بال سوختن استعمال - صاحب اصغی و ذرا          کرده از معنی ساکت و از سوز پیش کرده اش</p>
--	---

(۲۸۳۱)

<p>بالش بقول جامع و سروری (۱) معروف          و بقول برهان و ناصری بر وزن بالش آنچه          زیر سر نهند و ارسته نسبت این گوید که مراد          بالشت است صاحب رشیدی فرماید که بالین          و بالش و بالشت و بالشک معروف ازینجا است          که چار بالش لوک و اکا بر معنی مند و صدر          است صاحب ناصری فرماید که بالشک بالین          و بقول مؤید خیر که بسکام غامدین          بریر سر کشند و نیز آنچه بدان گویند چگون          بدست نشینند ما خود از بالیدین خان آرزو          در سراج گوید که تحقیقی است که بالین و بالش          و بالشک همه ما خود است از بالین</p>	<p>بال سمندر استعمال - مرکب اضافی است          بعضی موی سمندر و متعلق بمعنی دو هم لفظ بال -          (صائب) آسوده نیست پرده شرم          از نگاه گرم با آتش حرفی بال سمندر نشیور          مخفی مباد که سمندر بقول برهان نام جاوید          که در آتش تشکون می شود و از پوست او کلاه          ورومال سازند و از موی او جامه بافتند پس          فارسین درینجا بال را بمعنی مو استعمال کرده اند          و این لغت سنکریته است که ذی السطح (ار دو) بریر سر کشند و نیز آنچه بدان گویند چگون          بال سمندر سمندر کے بال - مذکر -          بال سوختن استعمال - صاحب اصغی و ذرا          کرده از معنی ساکت و از سوز پیش کرده اش</p>
--	---

<p>بمعنی افروون و چون تکیہ زیر سر موجب <sup>پیش</sup> اوایل زبان بود و راحت کرده منحنی سپا و کپورینا</p> <p>قرش خواب است بطرف سردین نام موسم اوایل ولایت این زمان ہم پر وبال مرغان</p> <p>شد و گاهی پشت بدان کرده نشیند چنانکه راور بالش می کنند و میگردند و همین است</p> <p>چار بالش بلوک و اکا پر چار بالش از ان تعلق بالش یا پال (و ناز بالش) که می آید</p> <p>گویند که سابق تکیہ کلانی که حال پس پشت تکیہ نازکی که بالای بالش نهند فدائی صراحت</p> <p>می و از سر موسم نبود بلکه رسم آن بود که در این هم فرموده و بالشک که می آید به کاف <sup>بعضی</sup></p> <p>تکیہ بر پشت و دو بر زمین و بسیار می و شند بالش کوچکی که زیر خار نهند و فی زمانها</p> <p>پس حقیقت چار بالش همان چار تکیہ (الخ) بر بالش استراحت امر موسم و بشاید ما</p> <p>مؤلف عرض کند که حق نیست که بال یعنی هم آمده و معاصرین عجم در خصوص پال <sup>مختص</sup></p> <p>پر طيور و جناح طيور که گذشت اسم مصدر <sup>باین</sup> و بالین زیادت یا و نون نسبت بر لفظ بال</p> <p>و بالش حاصل بالمصدرش که بر معنی دوم <sup>بمعنی</sup> منسوب به باز و جناح تکیہ نرمی که بر پشت</p> <p>می آید و در اینجا مرکب از بال و شین نسبت <sup>بمعنی</sup> استراحت و طرف نهند و لفظ بال در اینجا</p> <p>منسوب به بال چنانکه بولش منسوب به بویب <sup>بمعنی</sup> اول اوست معنی باز و مجازاً بمعنی</p> <p>صاحب قانون و تکیه گیری و گرشین نسبت <sup>بمعنی</sup> عام یعنی برای بالش زیر سر هم مستعمل شد و</p> <p>کرده و بالش را هم بسند این آورده پس <sup>بمعنی</sup> داشت فرید علیہ بالش زیادت فوقانی و آخر</p> <p>بالش باشین نسبت کنایه باشد از تکیه که بال <sup>بمعنی</sup> و مرادف بالش چنانکه فرامش و فرامش</p> <p>تکیه نهند صاحب فرنگ فدائی که از معاصرین <sup>بمعنی</sup> پاداش و پاداشت <sup>بمعنی</sup> بال کار از تکیه</p>	<p>بمعنی افروون و چون تکیہ زیر سر موجب <sup>پیش</sup> اوایل زبان بود و راحت کرده منحنی سپا و کپورینا</p> <p>قرش خواب است بطرف سردین نام موسم اوایل ولایت این زمان ہم پر وبال مرغان</p> <p>شد و گاهی پشت بدان کرده نشیند چنانکه راور بالش می کنند و میگردند و همین است</p> <p>چار بالش بلوک و اکا پر چار بالش از ان تعلق بالش یا پال (و ناز بالش) که می آید</p> <p>گویند که سابق تکیہ کلانی که حال پس پشت تکیہ نازکی که بالای بالش نهند فدائی صراحت</p> <p>می و از سر موسم نبود بلکه رسم آن بود که در این هم فرموده و بالشک که می آید به کاف <sup>بعضی</sup></p> <p>تکیہ بر پشت و دو بر زمین و بسیار می و شند بالش کوچکی که زیر خار نهند و فی زمانها</p> <p>پس حقیقت چار بالش همان چار تکیہ (الخ) بر بالش استراحت امر موسم و بشاید ما</p> <p>مؤلف عرض کند که حق نیست که بال یعنی هم آمده و معاصرین عجم در خصوص پال <sup>مختص</sup></p> <p>پر طيور و جناح طيور که گذشت اسم مصدر <sup>باین</sup> و بالین زیادت یا و نون نسبت بر لفظ بال</p> <p>و بالش حاصل بالمصدرش که بر معنی دوم <sup>بمعنی</sup> منسوب به باز و جناح تکیہ نرمی که بر پشت</p> <p>می آید و در اینجا مرکب از بال و شین نسبت <sup>بمعنی</sup> استراحت و طرف نهند و لفظ بال در اینجا</p> <p>منسوب به بال چنانکه بولش منسوب به بویب <sup>بمعنی</sup> اول اوست معنی باز و مجازاً بمعنی</p> <p>صاحب قانون و تکیه گیری و گرشین نسبت <sup>بمعنی</sup> عام یعنی برای بالش زیر سر هم مستعمل شد و</p> <p>کرده و بالش را هم بسند این آورده پس <sup>بمعنی</sup> داشت فرید علیہ بالش زیادت فوقانی و آخر</p> <p>بالش باشین نسبت کنایه باشد از تکیه که بال <sup>بمعنی</sup> و مرادف بالش چنانکه فرامش و فرامش</p> <p>تکیه نهند صاحب فرنگ فدائی که از معاصرین <sup>بمعنی</sup> پاداش و پاداشت <sup>بمعنی</sup> بال کار از تکیه</p>
---	---

معنی و ماخذ گرفته اند و اسپ و خر را یک تازیانه بسیار و بالش زیرین را نام است و همین بالش  
 رانده خان آرزو که بالین و بالش و بالشت زیرین بر معنی پنجم می آید چنانکه حکیم سنائی گفته  
 و بالشک بر چهار را ما خود از بالیدن آورد (۵) تا که بالشت خواجہ بر بالش و بالش  
 حق است که پی بحقیقت نبرده بالیدن ما خود آمد ز ناز و در بالش با اینست تحقیق محققین  
 از بال است و این بر چهار اصطلاح هم از با نام و نشان و حقیقت حکم کاوی (۱) از او  
 همان لفظ بال مرکب پس قول خان آرزو و تکیه بقول آصفیہ فارسی اسم مذکر بالش  
 بعید از تحقیق است و هم او حقیقت چار بالش سرمانے رکھنے کی چیز۔  
 را کہ بالابیان کرده سکندری خورد و یعنی میفرماید (۲) بالش بقول سروری نمود و افزایش  
 که دو تکیه پشت و دو تکیه بین و یار را و بقول جامع و برهان بالیدن و نمو کردن  
 چار بالش نام کردند و اینقدر وضع دخل صاحب ناصری بذكر معنی اول گوید که معنی  
 کند که پیشینان در پس پشت تکیه کلان می دانند بالیدن صاحب مؤید سجو الہ دستور فرماید که  
 چنانکه زمانیان بلکه بعضی آن دو تکیه پشت بمعنی افزون و بقول خان آرزو در سراج  
 می کردند (الخ) می پرسم از او که این واقعه حاصل بالصدر بالیدن سندان از حکیم  
 تاریخی را از کجا پیدا کرد و جزین نیست که برای تکمیل سنائی بر معنی اول مذکور شد مؤلف عرض کند  
 تعدد او چار بالش مصنون خلاف واقعه را که ما با خان آرزو اتفاق داریم و طرز تعریف  
 متصنیف می کند معاصرین عجم ما با اتفاق دارند جامع و برهان و ناصری را نمی پسیم و صاحب  
 که (چار بالش) بالش پشت و دو بالش بین و سفرنگ هم در (نامه پشت و خوشو چشید) بر



فقہ صد و پنجاہ و چار و در (سند نامہ سکن) میں آکر اسے بند کر دیتا ہے مؤلف من  
 درستی فقہ و کراہین کر وہ (امیر شریعہ) کرتا ہے کہ وکن میں اسی کو پدک کہتے ہیں  
 و گرفت از خورشہا تن چوسپر است ہا در اس آہنی یا یہی کنڈی کا نام ہے جو صندوق  
 بالش ز بالا یا زیر است ہا (ارو) یا الماری یا دروازے میں اس غرض سے  
 ہو۔ مذکر۔ افزائش۔ موث بالیدن کا حال لگاتے ہیں کہ اس میں قفل لگا دین۔

(۳) بالش۔ بقول برہان و سراج ہندی (۴) بالش۔ بقول برہان تہری باشد بقول  
 رانیر گویند کہ بر صندوق و قماز نزد خصوصاً سنجک سعین صاحب ناصر می گوید کہ این اصطلاح  
 قفل بران گذارند صاحب جامع ہم ذکر مغل است خان آرزو در سراج گوید کہ  
 این کردہ مؤلف عرض کند کہ اگر سند زر می بقدر ارشٹ مشقال و دو دانگ کہ  
 استعمال پیش شود تو انیم عرض کرد کہ مجاز در قدیم تر و بادشاہان اتراک راج بود۔  
 معنی دوم باشد یعنی چتری است بر سر پوئیا مؤلف عرض کند کہ (بالش زر) اصطلاح  
 صندوق از آہن و مس وغیر ذلک درست است بہ معین معنی و (بالش نقرہ) ہم کہ می  
 کنند کہ از سطح چوب بلند باشد و بوسیدہ آن و از مجر و بالش این سکہ طلا و نقرہ رانہ تویم  
 صندوق را مفضل سازند و آنرا درون گرفت تا آنکہ سند استعمال بدست نیاید و  
 پدک نام است و گاہی از زنجیر ہم بین کار ہو جو سند تو انیم عرض کرد کہ این سکہ ہم  
 گیرند (ارو) چھیکا بقول آصفیہ ہم بالیدگی دار و متعلق باشد معنی دوم  
 مذکر صندوق وغیرہ کا چوڑا پتر جو کہ حریف است کہ محققین ترکی زبان ازین سکہ

(ارو) ایک سکہ طلا و نقرہ کا نام فارسی میں حقیقی و متعلق بمعنی اول بالش باشد۔  
 بالش ہے و کھیر بالش زراور بالش نقرہ مذکر (ظہوری ۵) می نهد خوش بالش نرمی  
 (۵) بالش بقول بہار یعنی سند و این مجاز بزیر سر مراد از خس و خاشاک کویش بتری  
 است مؤلف عرض کند کہ زیر انداز سند می بایدیم پ (و کہ ۵) بزیر سر و برع را خواہ  
 باشد کہ آن را بضرورت نرمی با پرہای طیور مستی می نهد بالش بہ ظہوری گر چنین افسانہ  
 پائینہ پر کنند و جزو سند است و مجازا سند جام و سہو گوید پ (ارو) تکیہ زیر سر کہنا  
 ہم و ما اشارہ این بر معنی اول کردہ ایم و از بالش بر اصطلاح بہ فتح باے فارسی۔  
 کلام حکیم سنائی برای ہمین معنی سند ہی ہم ہذا بقول اند و بہار تکیہ کہ پرہا دران آگندہ  
 مذکور (ارو) بالش بقول آصفیہ بالش ہذا بقول آصفیہ بالش ہذا بقول آصفیہ بالش ہذا بقول آصفیہ  
 اسم مذکر۔ آرام کی جگہ۔ مؤلف عرض است بمعنی حقیقی دیگر ہیج (ارو) بیرون  
 کرتا ہے کہ فارسیوں نے زیر انداز سند اور کا تکیہ مذکر یعنی وہ تکیہ جسمین پر ہے ہون  
 سند کو بھی بالش کہا ہے۔ وہ روئی یا روئی بالش بقول سروری و جہانگیری و اول  
 کا گداجو نرمی کے لئے سند کے نیچے پچھا و جامع مرادف بالش و بقول بہار بالش  
 میں۔ (مذکر) صاحب آصفیہ نے گدا پر کہ در زیر سر نہند (عماد الدین فقیرہ رباعی)  
 فرمایا ہے۔ اسم مذکر۔ گدیل۔ تو شک و چشم حشقان چہ زیبا و چہ زشت ہا سر نزل  
 روئی دار بستر۔ عاشقان چہ دوزخ چہ بہشت ہا پوشیدن  
 بالش بزیر سر نہاؤن استعمال بمعنی بیدلان چہ اطلس چہ پلاس ہا زیر سر عاشقان

(۴۸۳۵)

چہ بالشت و چہ پشت پوچھی کاشی سے) باسر مرغ دل مبتقار خودش از بازوی خود ویرمی  
 بیدولتان دولت نگر و جنت اگر از پروتا باش پر پروتا پند کند قاتل (ارو) و کچھو کچھو  
 بال ہما سازند پر بالشت را ہا مؤلف **بالشت پیل** اصطلاح بقول بھرا (۱) آنچہ  
 عرض کند کہ باحقیقت این بر بالشت بیان در او اکل حال برای آموختن پیل لوگرفتا  
 کردہ ایم کہ این مزید علیہ آنت بہار این از پنبہ بمقدار تکیہ کلان راست کنند و باولی  
 را بعضی مندرجم آوردہ مشتاق سناستعمال و ہند صاحب اندک جو الہ غیاث و صاحب  
 باشیم اگر چہ چین معنی بر معنی شجم بالشت گذشت غیاث جو الہ شرح قران السعدین ذکر این  
 و حقیقتش ہمدرا بخاند کور (ارو) و کچھو کردہ مؤلف عرض کند کہ بالشت کلانی کہ  
 بالشت کے پہلے اور پانچویں معنی۔  
**بالشت** استعمال بہ فتح باے فارسی۔ عجم تصدیق این کنند۔ مرکب اضافی است  
 بقول بہار بہ سند ملاحظہ فرماؤں (بالشت پر) و معاصرین عجم این را بر سبیل مجاز یعنی (۲)  
 کہ گذشت مؤلف عرض کند کہ مرکب اضافی مطلق بالشت کلان ترجم استعمال کنند مخفی  
 است (ملاحظہ فرما) صدر مرغ دل مبتقار سبا و کہ (باولی و ادن) بقول بھرا و لیر گرو  
 از بال خود کشد پر ہا جائیکہ آن پر پروتا **بالشت** جانور شکاری است بسبب گیراندن جانور  
 پر ندارد و پانچوال ما در صرع دوم این لفظ و گیرہ خیال مامعنی اول و دوم فرقی ندارد  
 پر بالضم است مقصود شاعرین باشد کہ جانی (ارو) (۱) وہ بڑا تکیہ یا گدی یا گدا  
 کہ پر پروتا بالشت خود را پروتا گندہ ندارد و اور گدیہ حکے ذریعہ سے نئے پاتھی کو

سہ ہاتھ میں اور اسکی شبیہ پر ڈاکٹر سواری اول قانع صاحب مؤید برہانشک کہ  
 کرتے ہیں۔ مذکر (۲) سطلق بہت بڑا کیہ بڑا بہ نون پنجم می آید بڑا کر معنی دو ہم گوید کہ اگرچہ  
 باشکھ اصطلاح۔ بقول مؤید و معنی در رسا کہ علی بہ نون نوشتہ و لیکن اس معنی  
 باشک خورد صاحب انڈگوید کہ بدون تقاضا می کند کہ مصدق باشک گویم نفوقا  
 فوقانی باشک ہم یہ معنی است مؤلف پنجم مؤلف عرض کند کہ پر و درست  
 عرض کند کہ کلمہ چہ بقول برہان باخفاے است معنی باشک بہ فوقانی و باشک  
 ثانی افادہ تصغیر کند چون در آخر کلمہ آرنہ بہ نون زیرا کہ چنانکہ باشک مزید علیہ باش  
 ہچون باغچہ و طاغیہ پس تکیہ کوچک باشد است ہمچنین باشن بہ نون آخر ہم مزید علیہ  
 و بس مرادف باشک کہ می آید و مرکب از باش آمدہ پس کاف تصغیر بر سر و وزیاد  
 باشک و چہ (ار و و) چھوٹا تکیہ۔ مذکر۔ توان کردہ نامی عالی معنی اول تکیہ خورد  
 باشک بقول ضمیمہ برہان (۱) مصغر و معنی دو ہم شبیہ تکیہ خورد کہ دو طرف  
 باشک و (۲) چیزیت از پارچہ و جامد استخوان شکستہ قائم کردہ می بندند۔  
 سجدہ مانند باشک کوچکی کہ بر استخوان (ار و و) (۱) چھوٹا تکیہ۔ مذکر (۲) تکیہ  
 شکستہ بندد و فرماید کہ در مؤید معنی آخر بقول آصفیہ ہندی۔ اسم مؤنث وہ تہ  
 باشک آمدہ کہ بجای فوقانی نون باشد یا چوتہ کہ پڑا جو کسی زخم یا فصد پر رکھ کر  
 صاحب اند صراحت کند کہ کبر لاص و فتح او پسے پی باندریستے ہیں۔  
 فوقانی است و کجوال فرنگ فرنگ معنی باشکن بقول انڈگوید فرنگ و رنگ

<p>(ضمیمہ) باصطلاح تا آریشت مشتقال و  دو دانگ و تقبول بر بان و بحر مخصوص بر  طلا و فرماید کہ در قدیم نزد پادشاهان اترا  مصطلح بود صاحب جامع فرماید کہ در  قدیم مشت مشتقال و دو دانگ طلا بود  مؤلف عرض کند کہ مرکب اصنافی حیف  است محققین ترکی زبان ذکر این نکرده اند  و ظاہر نام سکہ طلا باشد بوزن مذکور کہ  ہیکت گذائیش بالش کوچکی را ماند و کتا  باشد (ارو) زمانہ قدیم میں شاہان  ترک کا ایک طلائی سکہ تھا جس کا وزن  آٹھ مشتقال اور دو دانگ اسی کا نام فارسی  میں بالش زر تھا۔ مذکر۔</p> <p>بالباش زیر سر نہاؤن استعمال۔ ہمان  است کہ بر (بالش زیر سر نہاؤن) گذشت  (ظہوری) گستر نام بہر طاقت بہترین  بالباش بیماری زیر صحبت نہیم ہا۔</p>	<p>بضم لام و سکون شین معجم دعا کردن  در حق دیگری و پھین معنی بیدین مہملہ ہم  آمدہ مؤلف عرض کند کہ این مصدر است  غریب کہ محققین مصادر فارسی ذکر این  نکرده اند و زبان عربی و ترکی و سنسکرت  و غیر ذلک ہم ناخذ این یا تہ نمی شود اگر  بمعنی پر کردن می بود موافق قیاس بود کہ ہم  مصدر این بالش قرار میداویم باقی  طالب سند استعمال باشیم معاصرین عجم بر  زبان نذارند بدون سند اعتبار را شاید  (ارو) دعا کرنا کسی دوسرے کے حق میں  بالباش بقول ہفت کبیر لام و فتح ہم فارسی  مرادف بالشتیہ کہ لغوی قالی نیم گذشت صاحب  شمس ہم ذکر این کردہ مؤلف عرض کند  کہ مرکب از بالش و چه چنانکہ تعریفش بر  بالباش گذشت (ارو) و کیو بالشتیہ۔  بالباش اصطلاح بقول جہانگیری در</p>
---	--

(۲۲۲۲۸)

<p>(ارو) و کیه باش زیر سر نهادن - تحریفی در اعراب آن شده و در اصل معنی</p>	<p>باش عالی اصطلاح - بقول ضمیر بر</p>
<p>کتابیه از سند عالی - صاحبان بحر و مفت و مؤخره</p>	<p>کتابیه از سند عالی - صاحبان بحر و مفت و مؤخره</p>
<p>بر سند عالی قانع مؤلف عرض کند که کرب چنانکه زکو و زلوک - پرتو و پرتوک پس</p>	<p>بر سند عالی قانع مؤلف عرض کند که کرب چنانکه زکو و زلوک - پرتو و پرتوک پس</p>
<p>توصیفی است و معنی لفظی این سند بلند و بیچ</p>	<p>توصیفی است و معنی لفظی این سند بلند و بیچ</p>
<p>کتابیه نیست و متعلق است بمعنی تخم لفظ باش بر معنی دوم اکتفا کند حقیقت انیت که</p>	<p>کتابیه نیست و متعلق است بمعنی تخم لفظ باش بر معنی دوم اکتفا کند حقیقت انیت که</p>
<p>که گذشت (ارو) سند عالی - مؤلف - معنی اول فرید علییه باش است چنانکه</p>	<p>که گذشت (ارو) سند عالی - مؤلف - معنی اول فرید علییه باش است چنانکه</p>
<p>بالشکست بقول برهان باکاف (۱) بروز</p>	<p>بالشکست بقول برهان باکاف (۱) بروز</p>
<p>و معنی بالشت است که در زیر سر گذارند (۲) هم کرده ایم (ارو) (۱) تکیه - مذکر (۲)</p>	<p>و معنی بالشت است که در زیر سر گذارند (۲) هم کرده ایم (ارو) (۱) تکیه - مذکر (۲)</p>
<p>بفتح رابع مصغر باش - صاحب جهانگیری</p>	<p>بفتح رابع مصغر باش - صاحب جهانگیری</p>
<p>بر معنی اول قانع و بقول رشیدی مرادف</p>	<p>بر معنی اول قانع و بقول رشیدی مرادف</p>
<p>بالشت صاحب جامع بزرگ بالشت و بالشک</p>	<p>بالشت صاحب جامع بزرگ بالشت و بالشک</p>
<p>فرماید که با تا و کاف و کیه لام باش معروف</p>	<p>فرماید که با تا و کاف و کیه لام باش معروف</p>
<p>خان آرزو در سراج نسبت معنی اول فرما</p>	<p>خان آرزو در سراج نسبت معنی اول فرما</p>
<p>که اگر چه کیه لام و سکون شین و کاف نوشته اند به معنی اول می آید و هم برین قیاس این را</p>	<p>که اگر چه کیه لام و سکون شین و کاف نوشته اند به معنی اول می آید و هم برین قیاس این را</p>
<p>در صورتی که سند آن بهم رسد ظاهر اول هم توان گرفت خلاف قیاس نیست که کجی</p>	<p>در صورتی که سند آن بهم رسد ظاهر اول هم توان گرفت خلاف قیاس نیست که کجی</p>
<p>مصحف باش باشد که بسبب کثرت استعمال باش و بالین علامت گران خوابی است</p>	<p>مصحف باش باشد که بسبب کثرت استعمال باش و بالین علامت گران خوابی است</p>

<p>که گران خواب پیچیری بهلو بدل کند و بایش تیرفتیت با (ار و و) باز و تورا باد و تورا          بجای خود نماند - برای معنی دو صم طاب پروبال تورا تا - توتا -</p>	<p>سند با شیم که معنی تحقیقی هیچ تعلق از نخوت بالمش گذاشتن پیچیری استعمال یعنی قلم</p>
<p>و غرور نزار و (ار و و) گهری نیند کردن بالمش سر بر آن چیز ظهوری (س)          سونا بقول آصفیه نهایت غافل اور بخیر خوش آنکه پیش درت بشرم چنان افتد          سونا خواب خرگوش مین بونا نگه نیند که بالشی بر آستانه بگذارم با (ار و و)          سونا - (۲) غرور کرنا - تکیه قائم کرنا تکیه رکنا -</p>	<p>سونا بقول آصفیه نهایت غافل اور بخیر خوش آنکه پیش درت بشرم چنان افتد          سونا خواب خرگوش مین بونا نگه نیند که بالشی بر آستانه بگذارم با (ار و و)          سونا - (۲) غرور کرنا - تکیه قائم کرنا تکیه رکنا -</p>
<p>بال شکستن مصدر اصطلاحی - صاحب بالمش بقول سروری کسر لام (ا) همان          اصغی ذکر این کرده از معنی ساکت مؤلف بالمش مرقوم یعنی اول (حکیم فرخی) در          عرض کند که معنی باز و شکستن و پروبال و روده از و نیار و از گوهر تو انگر شد با گوزن          سوی شکستن باشد بجا ط معنی اول و دو صم از لاله اندر دشت با بالمش و بیشتر حساب          لفظ بال (سیح کاشی) چشمت بدین شمس سجاده ابراهیمی گوید که بفتح اول و کسر          مرگان بر کباب دل با بادی زده که بال سوم (۲) معنی آشنا مؤلف عرض کند          سمند شکت است با (صائب) پزانکه از شد با ناپیدا است که بسکون شدن معجم          من ببال و پرست زینهار با مشکن مرا که و نون است و جزین نیست که فرید علییه          می شکنی بال خویش را با (وله) در آه باشد چنانکه گذارش و گذارش و به معنی          احتیاز مدار مذید لان با بال شکت مانع پزان و دو صم تا آنکه سند استعمال پیش نه شود اعتبار</p>	<p>صاحب بالمش بقول سروری کسر لام (ا) همان          اصغی ذکر این کرده از معنی ساکت مؤلف بالمش مرقوم یعنی اول (حکیم فرخی) در          عرض کند که معنی باز و شکستن و پروبال و روده از و نیار و از گوهر تو انگر شد با گوزن          سوی شکستن باشد بجا ط معنی اول و دو صم از لاله اندر دشت با بالمش و بیشتر حساب          لفظ بال (سیح کاشی) چشمت بدین شمس سجاده ابراهیمی گوید که بفتح اول و کسر          مرگان بر کباب دل با بادی زده که بال سوم (۲) معنی آشنا مؤلف عرض کند          سمند شکت است با (صائب) پزانکه از شد با ناپیدا است که بسکون شدن معجم          من ببال و پرست زینهار با مشکن مرا که و نون است و جزین نیست که فرید علییه          می شکنی بال خویش را با (وله) در آه باشد چنانکه گذارش و گذارش و به معنی          احتیاز مدار مذید لان با بال شکت مانع پزان و دو صم تا آنکه سند استعمال پیش نه شود اعتبار</p>

<p>را نشاید که معاصرین عجم بر زبان نذارند و تحقیق رسیده (ظهور می باشد) راحت بنهاده      و دیگر کسی از محققین فارسی زبان ذکر این بالش نرهم با زیر سر و اغت از جگر با پامور      نکرو (اروو) (۱) و کیهو بالش که پہلے عرض کند کہ از سند ظہوری معنی اول بیہوت      معنی (۲) و کیهو آشنا۔</p>	<p>را نشاید که معاصرین عجم بر زبان نذارند و تحقیق رسیده (ظهور می باشد) راحت بنهاده      و دیگر کسی از محققین فارسی زبان ذکر این بالش نرهم با زیر سر و اغت از جگر با پامور      نکرو (اروو) (۱) و کیهو بالش که پہلے عرض کند کہ از سند ظہوری معنی اول بیہوت      معنی (۲) و کیهو آشنا۔</p>
<p>میرسد و معنی دوم را متعریف صاحب سروری</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>حکیم سندوارو کہ از اہل زبان است لیکن</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>داخل اصطلاح کرده میخواند کہ موضوع</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>کتاب چراغ ہدایت را در ریشخند اندازد</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>وامی بر تحقیقی کہ (بالش زیر سر) را (زیر کسی)</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>قرار دہدہ قائل۔ با جملہ معنی تحقیقی این</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>تکیہ نرهم را زیر سر کردن است و معنی</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>اول و دوم کنایہ باشد (اروو) (الف)</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>و (ب) (۱) کسی کو خوشامد سے خوش کرنا</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>(۲) تمسخر سے خوشامد کرنا (۳) نرهم تکیہ</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>سر ہانے لینا۔ (ج) خوشامد کرنا۔</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>بالش نقرہ اصطلاح۔ بقول جہانگیری</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>
<p>ہشت درم و دو دانگ باشد صاحب</p>	<p>اصطلاحاً جنت خان آنروانی پسندیم کہ (کسی) را</p>



<p>برهان گوید که برای منقره مخصوص صاحبان کرده ایم (ارو) و کیمبو باشک -</p>	<p>جامع و بحر جم و کرا این کرده اند مؤلف عن</p>
<p>کنند که مرکب اضافی است از تخمیل باشک اصطلاحی - کنایه از آماد و پرواز شدن</p>	<p>ز نام سکه از منقره که وزن آن بمقدار است (ظهوری) گهی کشاوه ز سم با</p>
<p>هشت درم و دو دانگ است که در زمان دهان بر راه خوری با گهی زبال بر افشاند</p>	<p>باستان مروج بود (ارو) ایکه تقریباً</p>
<p>سکه جس کا وزن آٹھ درم اور دو دانگ معنی پرواز است و (بال پرواز بر افشاند)</p>	<p>اور زمانه سلف بین مروج تھا اسکی ارتقا</p>
<p>چیزی است که طیور قبل از پرواز جناح خود را بر جی افشانند و این علامت</p>	<p>حالت معلوم نه ہو سکی -</p>
<p>باشک صاحب مؤید و کرا این کرده مؤلف آماوگی میامی پرواز است (ارو)</p>	<p>عرض کنند که این همان است که بر باشک آماد و پرواز موناژن کے لئے پر جھکتا -</p>
<p>به فوقانی خیم گذشت و ذکر ماخذ این هم همزاد پر تولنا -</p>	

(۳۳۹۷)

بالغ بقول سروری بحواله نسخه وفائی کتبم لاهم (۱) شاخ گا و خالی کرده شده که بدان شراب خورد و کبر لاهم میانه شراب (استاد عماره) با چنگ سفید پانه و با با شراب با آمد بخوار چاکر خود خواجه با صواب به و فرماید که (۲) در نسخه میرزا اسطوخ است که کتبم لاهم با اسم است شهابی و بحواله مؤید گوید که به بای فارسی و فتح لاهم است صاحب برهان بکر بر سه معانی فرماید که معنی اول کبر حسان متعارف است